

گوشه ای از زندگی نامه پیامبر اکرم (ص) از ولادت تا رحلت را در اینجا بخوانید .



به گزارش خبرنگار حوزه قرآن و عترت گروه فرهنگی

باشگاه خبرنگاران جوان؛ حضرت محمد (ص)، آخرین

پیامبر الهی در جامعه مُشرک شبه جزیره عربستان به دنیا

آمد، و با استقامت در مسیری که پای در آن نهاده بود،

توانست آیین یکتا پرستی را در یکی از جاهل ترین جوامع

آن زمان گسترش بدهد و در دوره‌های بعد، اسلام به یک دین جهانی تبدیل شد؛ در ادامه این مطلب، خلاصه ای

از زندگی پیامبر رحمت از تولد تا وفات را بخوانید.

ولادت

سال دقیق ولادت حضرت محمد(ص) (مشخص نیست، ابن هشام و برخی دیگر، ولادت او را در عام الفیل

نوشته‌اند، اما مشخص نیست که عام الفیل به طور دقیق چه سالی بوده است؛ از آنجا که تاریخ‌نویسان، درگذشت

پیامبر اسلام (ص) را در سال ۶۳۲م نوشته‌اند و او هنگام وفات ۶۳ ساله بوده، می‌توان تولد پیامبر را بین ۵۶۹ تا

۵۷۰م حدس زد. در مورد ماه تولد ایشان اکثر محدثان و تاریخ‌نویسان معتقداند که تولد پیامبر، در ماه

«ربیع الاول» بوده، ولی در روز تولد او اختلاف دارند. میان محدثان شیعه معروف است که آن حضرت، در

هفدهم ماه ربیع الاول روز جمعه، پس از طلوع فجر چشم به دنیا گشود و در این سال حادثه اصحاب فیل اتفاق

افتاد، و میان اهل تسنن نیز این مشهور است که ولادت آن حضرت، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق

افتاده است؛ که این فاصله هفت روزه در در ایران به عنوان هفته وحدت نام‌گذاری شده است.

پیامبر اسلام(ص) در شهر مکه متولد شد و برخی منابع محل تولد را شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف دانسته‌اند. بنا بر رسمی که در مکه رایج بود، محمد (ص) را به زنی به نام حلیمه سپردند تا در فضای ساده و پاک بادیه پرورش یابد، که البته برخی معتقداند که این کار برای حفظ جان ایشان از ترور یهودیان بوده است.



معجزاتی که با ولادت پیامبر(ص) اتفاق افتاد

- 1- ممنوع شدن شیاطین از رفتن به آسمان های هفتگانه و گرفتن خبر.
- 2- سرنگون شدن همه بت ها.
- 3- ترک برداشتن کنگره های طاق کسری و فروریختن چهارده کنگره آن.
- 4- خشک شدن دریاچه ساوه که برای ایرانیان مقدس بود.
- 5- سرنگون شدن تخت تمام سلاطین عالم و لال شدن آنها در آن روز.
- 6- باطل شدن سحر، ساحران و جادوی جادوگران و قطع شدن ارتباط کاهنان با همزادان شیطانی آنها.



دوران کودکی و نوجوانی

قرآن کریم بر یتیم بودن پیامبر اسلام(ص) تصریح دارد و منابع تاریخی نیز در این باره فراوان است. پدر پیامبر(ص)، عبدالله فرزند عبدالمطلب و مادرش آمنه دختر وهب و هر دو از قبیله بزرگ قریش بودند؛ قبیله‌ای که بزرگان آن از نفوذ فراوانی در مکه برخوردار بودند و بیشتر به بازرگانی اشتغال داشتند. عبدالله، چند ماه پس از ازدواج با آمنه، سفری تجاری به شام رفت و هنگام بازگشت، در یثرب درگذشت. برخی سیره‌نویسان، درگذشت عبدالله را چند ماه پس از ولادت محمد (ص) نوشته‌اند. بنا بر رسمی که در مکه رایج بود، محمد (ص) را به زنی به نام حلیمه سپردند تا در فضای ساده و پاک بادیه پرورش یابد. وقتی محمد شش سال و سه ماه (و به قولی چهار سال) داشت، مادرش او را برای دیدار با اقوام و خویشان، به یثرب برد و در بازگشت به مکه، آمنه در ابواء درگذشت و همان‌جا دفن شد. آمنه در وقت درگذشت، ۳۰ ساله بود. محمد(ص) (از این پس در کنف حمایت جدش عبدالمطلب قرار گرفت، اما او نیز در ۸ سالگی وی درگذشت و سرپرستی محمد(ص) بر عهده عمویش ابوطالب گذارده شد.

پیامبر اسلام(ص) همراه با ابوطالب سفری تجاری به شام رفت و با بحیرای نصرانی، که از عالمان مسیحی زمان خود بود، دیدار کرد که او وعده نبوت حضرت را به عمویشان داد و ایشان را از خطر یهود در مورد نبی مکرم اسلام (ص) مطلع کرد. در مورد شغل پیامبر(ص) گفته‌اند که او به شغل چوپانی که شغل اکثر انبیا بوده است، فعالیت داشته.

ایشان در دوران نوجوانی خود به دلیل امانت داری، به صفت امین مشهور شد و با پذیرفتن سرپرستی کاروان تجاری حضرت خدیجه(س) و نشان دادن لیاقت‌های خود در امر تجارت، باعث شد که سود خوبی به این کاروان حاصل گردد. یکی دیگر از توانمندی‌ها و نشانه‌های لیاقت ایشان، حل اختلاف به وجود آمده بین سران قریش بر سر نصب حجرالاسود، که نزدیک بود به جنگی خانگی منجر شود، بود.



ازدواج پیامبر اکرم(ص)

حضرت محمد(ص) در تجارت با شریفترین زن قریش، خدیجه کبری، دختر خویلد شرکت کرد و بعد از این مشارکت نظر خدیجه که خواستگارانی بسیار از اشراف داشت، به آن حضرت جلب شد و بعد از آنکه توسط یکی

از بستگان تمایل خود را به اطلاع حضرت محمد(ص) رساند، آن حضرت در 25 سالگی با خدیجه کبری ازدواج کرد.

در مورد چگونگی تمایل پیدا کردن حضرت خدیجه(س) به محمد مصطفی(س) اینگونه آمده است:

پیامبر(ص) همانند دیگران با سرمایه اندک خود به تجارت می‌پرداخت و در ضمن به امانت داری و پاک دامنی شهرت یافته بود. تخصص در امر تجارت و تعهد شخصیت والای محمد امین(ص)، خدیجه را وا داشت تا برای مدیریت گروه بازرگانی خود، از وی سود جوید که به همین خاطر از محمد امین دعوت به همکاری نمود. خدیجه که زنی تجارت پیشه و ثروتمند و شرافتمند بود، مردان را برای امور بازرگانی اجیر می‌کرد و حقی را به آن‌ها می‌داد. همچنان که گفتیم امانتداری و تخصص محمد امین را شنیده بود به سراغ او فرستاد و از او تقاضا کرد که همراه غلام او "میسره" برای تجارت از مکه رهسپار شام گردد، که پیامبر پیشنهاد خدیجه را پذیرفت و به شام رفت. مدیر کاروان خدیجه در این زمان بیست و پنج ساله بود. میسره نیز در سفر کراماتی را از پیامبر دیده بود که در بازگشت همه وقایع را برای خدیجه بازگو کرد و خدیجه در ازدواج با رسول خدا رغبت نمود. در اینجا بود که علاقه مندی خود را به ازدواج با محمد امین اظهار نمود. پیامبر نیز با عموی خود نزد بزرگ خدیجه رفت و خدیجه را خواستگاری کرد.

تاریخ ازدواج، دو ماه و بیست و پنج روز پس از بازگشت از سفر شام بود. مهریه خدیجه، بیست شتر جوان و خطبه عقد را ابوطالب عموی پیامبر(ص) ایراد کرد. بعد از درگذشت خدیجه کبری، پیامبر با زنان دیگری که اکثراً بیوه بودند ازدواج کرد. پیامبر اکرم(ص) از حضرت خدیجه و نیز از سایر همسران خود صاحب فرزندان شد اما تنها یادگار پیامبر(ص) بعد از رحلتش حضرت فاطمه زهرا(س) بود.



فرزندان پیامبر اسلام(ص)

مادر تمام فرزندان پیامبر به جز ابراهیم، خدیجه بود. مادر ابراهیم، ماریه قبطیه بود. فرزندان رسول خدا(ص)، به جز حضرت فاطمه(س)، همگی در زمان حیات پیامبر درگذشتند و نسل پیامبر(ص) تنها از طریق فاطمه (س)

ادامه یافت. محمد (ص) سه پسر و چهار دختر داشت:

قاسم، نخستین پسر که در کودکی در مکه درگذشت.

زینب، در ۸ق در مدینه درگذشت.

رقیه، در ۲ق در مدینه درگذشت.

ام کلثوم، در ۹ق در مدینه درگذشت.

فاطمه (س) در ۱۱ق، در مدینه شهید شد و نسل رسول خدا (ص) تنها از وی باقی ماند.

عبدالله، پس از بعثت در مکه زاده شد و همان جا درگذشت.

ابراهیم، در ۱۰ق در مدینه درگذشت.

حل اختلاف بر سر نصب حجرالاسود

خانه کعبه در دوره جاهلیت هم در نظر عرب محترم بود. سالی سیل به درون کعبه راه یافت و دیوارهای خانه را شکست. قریش دیوارها را بالا بردند و وقتی خواستند حجرالاسود را نصب کنند، بین سران قبیله‌ها اختلاف شد. رئیس هر قبیله می‌خواست این افتخار را نصیب خود کند. سرانجام کار بالا گرفت. بزرگان قبیله طشتی پر از خون آوردند و دست خود را در آن فرو بردند و این کار مانند سوگندی بود که به موجب آن باید بجنگند تا پیروز شوند. سرانجام پذیرفتند، نخستین کسی را که از در بنی‌شیبه داخل مسجد شود به داوری بپذیرند و هر چه او گفت انجام دهند. نخستین کسی که داخل شد محمد (ص) بود. بزرگان قریش گفتند او امین است، داوری وی را می‌پذیریم. سپس داستان را به او گفتند. محمد(ص) گفت: «جامه‌ای بگسترانید». و چون چنین کردند حجرالاسود را میان آن جامه گذاشت و گفت رئیس هر قبیله یک گوشه از جامه را بردارد، چون جامه را برداشتند و بالا بردند، حجرالاسود را برداشت و بر جای آن نهاد و با این داوری، از خونریزی بزرگی جلوگیری کرد. این اتفاق، نشان‌دهنده موقعیت محمد (ص) در میان مردم مکه است.



بعثت

حضرت محمد(ص) قبل از رسالت نیز یکتا پرست بودند و معمولاً غار حرا در مکه را برای عبادت و مناجات با خدا انتخاب می نمودند. گفته اند نخستین نشانه های بعثت پیامبر (ص) به هنگام 40 سالگی او، رؤیاهای صادقه بوده است، اما آنچه در سیره به عنوان آغاز بعثت شهرت یافته، شبی در ماه رجب است که فرشته وحی در غار حرا بر پیامبر (ص) ظاهر شد و بر او نخستین آیات سوره علق را برخواند. بنابر روایات، پیامبر(ص) به شتاب به خانه بازگشت و خواست که او را هر چه زودتر بپوشانند. گویا برای مدتی در نزول وحی وقفه ای ایجاد شد و همین امر پیامبر(ص) را غمناک ساخته بود، ولی اندکی بعد فرشته وحی باز آمد و آن حضرت را مأمور هدایت قوم خود و اصلاح جامعه از فسادهای دینی و اخلاقی و پاک گردانیدن خانه خدا از بتان، و دل‌های آدمیان از خدایان دروغین کرد.

محمد (ص) در این باره ماجرای نزول جبرئیل گفته است: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: «بخوان»، گفتم: «خواندن نمی‌دانم». دگر بار گفت: «بخوان». گفتم: «چه بخوانم؟» گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»، بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

مراحل ابلاغ رسالت

پیامبر اکرم در سه مرحله به ابلاغ رسالت پرداخت:

1- دعوت سری که اولین مرحله دعوت ایشان بود.

2- دعوت خویشان و نزدیکان که با نزول آیه انذار صورت گرفت و به یوم الدار معروف است. و در آن روز رسول خدا (ص)، حضرت علی (ع) را به جانشینی خود انتخاب کرد.

3- دعوت علنی.



نخستین مسلمانان

پیامبر(ص) با دریافت آیه‌های آغازین سوره علق که نخستین آیه‌های نازل شده بر اوست، و پس از مبعوث شدن به پیامبری، به داخل مکه بازگشت و به خانه رفت. در خانه، سه تن حاضر بودند: خدیجه، همسرش، علی بن ابیطالب(ع)، پسرعمویش، و زید بن حارثه. پیامبر(ص) دعوت به توحید را نخست از خانواده خود آغاز کرد و اولین کسی که از زنان به او ایمان آورد، همسرش خدیجه، و از مردان، پسرعمویش علی بن ابیطالب(ع) بود که تحت سرپرستی پیامبر بود. در منابع فرق گوناگون اسلامی، از برخی دیگر همچون ابوبکر و زید بن حارثه به عنوان نخستین گروندگان به اسلام نام برده شده است.

یاران پیامبر بعد از درگیری کوتاهی برای عبادت به خانه ارقم رفته و در آنجا پنهان شدند. درگیری اینگونه آغاز شد که روزی سعد بن ابی وقاص با چند نفر از اصحاب رسول خدا(ص) نماز می‌گذارد که چند نفر از مشرکین با آنها به ستیز برخاستند و جنگ در میان آنان در گرفت سعد مردی از مشرکان را با استخوان فک شتری زخمی کرد و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد. پس از این واقعه رسول خدا و یارانش در خانه ارقم پنهان شدند تا اینکه دستور علنی شدن دعوت ابلاغ شد.

هر چند دعوت آغازین پیامبر(ص) بسیار محدود بود، ولی شمار مسلمانان رو به فزونی گذاشت و پس از چندی، اسلام‌آوردگان به اطراف مکه می‌رفتند و با پیامبر(ص) نماز می‌گزاردند.



دعوت علنی

بعد از سه سال تبلیغ پنهانی و جمع شدن گروهی اندک گرد پیامبر اسلام (ص)، دستور آسمانی انذار عشیره نازل شد. پیامبر (ص) در آغاز، مردم را به ترک پرستش بت‌ها و به پرستیدن خدای یگانه می‌خواند. در ابتدا نمازها دو رکعتی بود. بعدها بر غیرمسافران چهار رکعت و بر مسافران دو رکعت واجب شد. مسلمانان هنگام نماز و پرستش خدا، از مردم پنهان می‌شدند و در شکاف کوه‌ها و جاهای دور از رفت و آمد نماز می‌گزاردند.

چنانکه مشهور است، وقتی سه سال از بعثت محمد (ص) گذشت، پروردگار او را مأمور کرد تا همه مردم را به خدای یگانه بخواند:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرَبِّي مِمَّا تَعْمَلُونَ».

و خویشان نزدیکت را هشدار ده، و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر، و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو من از آنچه می‌کنید بیزارم.»

ابن اسحاق نوشته است که چون این آیه‌ها نازل شد، پیامبر (ص)، علی (ع) را فرمود: «یا علی! خدا مرا فرموده است تا خویشاوندان نزدیک خود را به پرستش او بخوانم، گوسفندی بکش و مقداری نان و قدحی شیر فراهم کن». علی (ع) چنان کرد و در آن روز چهل تن یا نزدیک به چهل تن از فرزندان عبدالمطلب فراهم آمدند و همگی از آن خوردنی سیر شدند، اما همین که رسول خدا (ص) خواست سخنان خود را آغاز کند، ابولهب گفت: «او شما را سحر کرد»، که با این سخن، مجلس به هم خورد. رسول خدا (ص) روزی دیگر آنان را خواند و گفت: «ای فرزندان عبدالمطلب! گمان ندارم از عرب کسی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام برای قوم خود آورده باشد. دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام». طبری می‌نویسد: چون رسول خدا دعوت خود را به خویشاوندان رساند، گفت: «کدام یک از شما مرا در این کار یاری می‌کند تا برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟» همه خاموش شدند و علی (ع) گفت: «ای رسول خدا! آن من هستم». پیغمبر فرمود: «این وصی من و خلیفه من در میان شماست، سخن او را بشنوید و از او فرمان برید». این روایت را دیگر مورخان و نویسندگان سیره هم آورده‌اند و از حدیث‌های مشهور است.



مخالفت کافران

دشمنان پیامبر(ص) در واقع کسانی بودند که با ابلاغ رسالت محمدی منافع شان به خطر افتاد. چه اینکه بزرگان قریش نه اعتقادی به بتان داشتند و نه به آن‌ها دل بسته بودند بلکه تنها آن‌ها را وسیله‌هایی برای مصلحت به اهداف خود می‌دانستند و حمله به بتان را موجب از بین رفتن ابهت بت‌ها دانسته که در نتیجه امیال و آرزوها و منافعشان را در خطر می‌دیدند. بعد از دعوت علنی پیامبر، مشرکین مکه، بخصوص اشراف قریش به خاطر مخالفت این دین توحیدی با آیین شرک آمیز آنان و نکوهش خدایانشان به شدت به مقابله با پیامبر اکرم(ص) پرداختند. ترس از دست دادن سروری عرب و رقابت طوایف قریش با بنی هاشم نیز از دلایل دیگر این مخالفت بود که اشراف قریش را در مقابله خود با پیامبر، سر سخت تر می‌نمود.

مبارزات اشراف قریش با پیامبر اسلام را می‌توان در چهار بخش تقسیم بندی کرد: سازش و تطمیع، برخوردهای روانی، آزارهای جسمانی، برخوردهای علمی.

سران قریش برای آنکه پیشرفت دین تازه را متوقف سازند به هر حيله ای متوسل می‌شدند. بدگویی از پیغمبر و آزار رساندن به او، شکنجه و آسیب پیروان او، نسبت دادن شاعری و دیوانگی و ساحری به وی و... ولی هیچ یک از این اقدامات سودی نبخشید.

در یکی از اقدامات کفار، نضر بن حارث و عقبه از طرف قریش به مدینه رفتند و از دانایان یهود راهنمایی خواستند آن‌ها گفتند: «سه مسئله از وی بپرسید تا صدق و کذب وی معلوم گردد، از اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح». آنها به مکه بازگشتند و هر سه موضوع را از رسول خدا(ص) پرسیدند و پیامبر(ص) هر سه را جواب داد اما در عین حال ایمان نیاوردند.

شکنجه و آزار قریش نسبت به پیامبر و مسلمانان شدت گرفت. پیروان پیامبر به زندان و حبس محکوم شدند. زدن و گرسنگی و شکنجه های دردناک یاران پیامبر را فرا گرفته بود. خانواده عمار بن یاسر عنسی مورد شکنجه قرار گرفت. سمیه مادر عمار به شدت شکنجه شد و در راه اسلام با نیزه ابوجهل به شهادت رسید. برادر عمار یعنی عبدالله و پدرش یاسر در مکه زیر شکنجه قریش به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. بلال بن رباح حبشی را امیه بن خلف در گرمای شدید در بطحای مکه به پشت خواباند و سنگی بزرگ بر سینه اش نهاد تا به محمد (ص) کافر شود ولی او همچنان در زیر شکنجه احد احد می گفت.



هجرت مسلمانان به حبشه

با افزایش شمار مسلمانان، دشمنی و مخالفت قریش با محمد (ص) بیشتر شد. محمد (ص) در حمایت ابوطالب بود و قریشیان بر اساس پیمان قبیله‌ای نمی‌توانستند به او آسیب جانی برسانند. اما نسبت به پیروان او خصوصا کسانی که پشتیبانی نداشتند، از هیچ سخت‌گیری و آزاری دریغ نکردند. پیامبر، ناچار به این مسلمانان دستور داد به حبشه هجرت کنند و به آنها گفت: «در آن سرزمین پادشاهی است که کسی از او ستم نمی‌بیند، به آنجا بروید و بمانید تا خداوند شما را از این مصیبت برهاند.» وقتی قریش از هجرت مسلمانان به حبشه آگاه شدند،

عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعہ را نزد نجاشی پادشاه حبشہ فرستادند تا آنان را بازگردانند. نجاشی پس از شنیدن سخنان نمایندگان قریش و پاسخ‌های مسلمانان، از سپردن آنان به نمایندگان قریش امتناع کرد و نمایندگان قریش به مکه بازگشتند.

هجرت به مدینہ

در سال یازدهم بعثت یک گروه شش نفره از مردم یثرب به مکه آمدند و پس از شنیدن سخنان رسول خدا(ص) مسلمان شدند. آن حضرت اساس دعوت اسلام را برایشان عرضه کرد و آیاتی از قرآن تلاوت نمود. آن‌ها پیش از آن خبر ظهور پیامبری را از یہودیان شنیده بودند، وی را همان دانسته و دعوتش را پذیرفتند و اظهار امیدواری کردند که با پذیرفتن دعوت رسول خدا(ص) با یکدیگر متحد شوند.

با انتشار خبر اسلام در یثرب، علاوه بر کسانی که در مکه، اسلام را پذیرفته بودند، چندی دیگر از مردم یثرب نیز اسلام را پذیرا شدند. در موسم حج سال دوازدهم بعثت، تعداد دوازده نفر از اهالی یثرب، در عقبه با رسول خدا دیدار کردند. آن‌ها در این دیدار با رسول خدا(ص) بیعت کردند.

در موسم حج سال سیزدهم بعثت، تعداد هفتاد مرد و دو زن در عقبه با پیامبر(ص) بیعت کردند. در این جا بود که انصار از رسول خدا(ص) خواستند تا به همراه آن‌ها به یثرب بیاید. در این دیدار حضرت محمد(ص) به انصار گفت: «به این امر با شما بیعت می‌کنم که همان گونه که از زنان و فرزندان خود حفاظت می‌کنید، از من نیز حفاظت کنید.»

پس از آن رسول خدا(ص) به مسلمانانی که در مکه تحت شکنجه و آزار بودند دستور مهاجرت به مدینہ و پیوستن به مسلمانان آن سرزمین را داد. به دنبال این دستور مسلمانان مکه دسته دسته به سوی مدینہ مهاجرت کردند و خود آن حضرت چشم به راه فرمان خدای تعالی در مکه ماند.

پس از آنکه مشرکان مکه، برای قتل رسول خدا (ص) نقشه کشیدند، جبرئیل خبر این توطئه را به ایشان داد. رسول خدا (ص) به حضرت علی (ع) گفت تا به جای او بخوابد. پس از آن رسول خدا(ص) با عنایت خداوند از خانه خارج شده و به جنوب شهر مکه یعنی مسیری کاملاً برعکس مسیر یثرب رفت. هنگامی که صبح شد، و مشرکان برای اجرای نقشه خود آماده شدند، حضرت علی (ع) از جای خود برخاست و مشرکان فهمیدند که رسول خدا (ص) از دسترس آنان خارج شده است، به تکاپو افتاده و به دنبال ایشان گشتند، و توسط یک راهنما تا پای کوه ثور که رسول خدا (ص) به همراه ابوبکر در آنجا پنهان شده بودند، آمدند، و مشاهده تارهای عنکبوت بر در غار به داخل غار نرفتند.

سپس رسول خدا (ص) فاصله مکه تا مدینه را از راهی غیر معمول طی کردند و پس از پانزده روز وارد دهکده قبا در فاصله شش کیلومتری مدینه شدند. رسول خدا (ص) در قبا منتظر رسیدن یار و پسر عم خود حضرت علی (ع) شدند که بعد از هجرت رسول خدا (ص) به همراه کاروانی که شامل زنان و دختران پیامبر (ص) و بنی‌هاشم می شد، از جمله حضرت زهرا (س) و فاطمه بنت اسد و سایر کسانی که هنوز موفق به هجرت نشده بودند، به سمت مدینه در حرکت بود. امام علی (ع) در مکه وظیفه پس دادن امانت هایی که مردم مکه نزد پیامبر (ص) داشتند، را داشت و پس از انجام این کار راهی مدینه شد. پیامبر (ص) در این مدت که در قبا بودند، اقدام به ساختن مسجد قبا کردند و پس از رسیدن کاروان حضرت علی (ع)، به همراه ایشان راهی مدینه شدند.



فتح مکه

پیامبر(ص) در ماه رمضان سال ۸ هجرت با ۱۰,۰۰۰ نفر روانه مکه شد. و ترتیب حرکت را طوری داده بود که هیچ‌کس از سفر او مطلع نگردد. چون لشکر به مرّالظهران رسید، عباس، عموی پیامبر، شب هنگام از خیمه بیرون شد و خواست کسی از مردم مکه را ببیند و به وسیله او پیغام دهد که قریش پیش از آنکه هلاک شوند خود را به پیغمبر برسانند. در آن شب به ابوسفیان برخورد و او را پناه داد و نزد پیامبر(ص) آورد، که ابوسفیان مسلمان شد. روز دیگر پیامبر دستور داد عباس او را در جای مناسبی نگاه دارد تا لشکریان از پیش روی او بگذرند.

پیامبر گفت: «هر کس به خانه رود و در را به روی خود ببندد در امان است و هر کس به خانه ابوسفیان پناهنده شود در امان است، و هر کس به مسجد الحرام برود در امان است». لشکر انبوه با آرامی وارد مکه شد. ابن هشام از ابن اسحاق روایت می‌کند که سعد بن عباده رئیس تیره خزرج، چون به مکه درآمد گفت: «امروز روز کشتار است! امروز روز درهم شکسته شدن حرمت است». سعد به گمان خود می‌خواست از قریش یا از تیره عدنانی انتقام بگیرد، و داد یثرب و مردم آن را از قریش و مکه بستاند. برای اینکه این توهم در ذهن مسلمانان جای

نگیرد و فتح اسلامی را به حساب کینه‌توزی قبیله نگذارند، پیامبر(ص)، علی (ع) را فرستاد و بدو گفت: «پرچم را از سعد بگیر که امروز روز رحمت است.» «بین مسلمانان و مردم مکه جز چند درگیری مختصر رخ نداد. پیغمبر(ص) به مسجد درآمد و همچنانکه سوار بود ۷ بار کعبه را طواف کرد و بر در کعبه ایستاد و گفت: «لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده»



آخرین حج پیامبر(ص) و ماجرای غدیر خم

شیخ کلینی روایت کرده که: حضرت رسول (ص) بعد از هجرت، ده سال در مدینه ماند و حج به جا نیاورد تا آن که در سال دهم خداوند عالمیان این آیه را فرستاد: «و اذّن فی الناس بالحجّ یأتوک رجالا و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فجّ عمیق، لیشهدوا منافع لهم»؛ و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور تا پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند به سوی تو روی آورند.

وقتی حضرت رسول(ص) از اعمال حجة الوداع فارغ شد متوجه مدینه شد و حضرت امیرالمؤمنین(ع) و سایر مسلمانان در خدمت آن حضرت بودند و چون به غدیر خم رسیدند. حق تعالی این آیه را فرستاد: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ»، ای پیغمبر بزرگوار! برسان به مردم آن چه فرستاده شده است بسوی تو از جانب

پروردگار تو. در باب نص بر امامت علی بن ابی طالب و خلیفه نمودن او در میان امت خود؛ پس فرمود: «وَأِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ پس اگر نکنی رسالت خدا را نرسانده ای و خدا تو را نگاه می دارد از شر مردم.

رسول اکرم(ص) در آنجا خطبه معروف غدیر خم را قرائت فرمودند و حضرت علی(ع) (را به جانشینی خود معرفی کردند. سپس همه بر گرد رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) جمع شدند و با آن حضرت مصافحه کردند و بیعت نمودند.



وفات

در اوایل سال ۱۱ق، پیامبر(ص) بیمار شد. چون بیماری وی سخت شد، به منبر رفت و مسلمانان را به مهربانی با یکدیگر سفارش نمود و فرمود: «اگر کسی را حقی بر گردن من است بستاند، یا حلال کند و اگر کسی را آزردهام اینک برای تلافی آماده‌ام»

مطابق نقل صحیح بخاری از مهمترین کتاب‌های اهل سنت، در آخرین روزهای حیات رسول خدا، در حالی که جمعی از صحابه به عیادت ایشان رفته بودند فرمود: «قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که به برکت آن، هرگز گمراه نشوید». بعضی از حاضران گفتند: «بیماری بر پیامبر(ص) غلبه کرده (و هذیان می‌گوید) و ما قرآن را داریم و آن برای ما کافی است». در میان حاضران غوغا و اختلاف افتاد؛ بعضی می‌گفتند: «بیاورید تا حضرت بنویسد و بعضی غیر از آن را می‌گفتند»، رسول خدا(ص) فرمود: «برخیزید و از نزد من بروید». در صحیح مسلم که آن نیز از مهمترین کتاب‌های اهل سنت است، فردی که با سخن پیامبر(ص) مخالفت کرد عمر بن خطاب معرفی شده است. در همان کتاب و همچنین صحیح بخاری آمده است که ابن عباس پیوسته بر این ماجرا افسوس می‌خورد و آن را مصیبتی بزرگ می‌شمرد.

در بسیاری از منابع، دلیل بیماری پیامبر اکرم(ص) مسمومیت توسط زن یهودی گفته شده که می‌توان گفت ایشان شهید شده‌اند و نه رحلت!

اخلاق پیامبر(ص)

عالی‌ترین و بارزترین خصوصیت پیامبر(ص) بعد اخلاقی ایشان بوده است. قرآن در این باره می‌گوید که «تو بر اخلاقی بزرگ و گرانمایه تکیه داری.»

در وصف رفتار و صفات پیامبر(ص) گفته‌اند که اغلب خاموش بود و جز در حد نیاز سخن نمی‌گفت. هرگز تمام دهان را نمی‌گشود، بیشتر تبسم داشت و هیچ‌گاه به صدای بلند نمی‌خندید، چون به کسی می‌خواست روی کند، با تمام تن خویش برمی‌گشت. به پاکیزگی و خوشبویی بسیار علاقه‌مند بود، چندان‌که چون از جایی گذر می‌کرد، رهگذران پس از او، از اثر بوی خوش، حضورش را درمی‌یافتند. در کمال سادگی می‌زیست، بر زمین می‌نشست و بر زمین خوراک می‌خورد و هرگز تکبر نداشت. هیچ‌گاه تا حد سیری غذا نمی‌خورد و در بسیاری

موارد، به‌ویژه آنگاه که تازه به مدینه درآمده بود، گرسنگی را پذیرا بود. با این‌همه، چون راهبان نمی‌زیست و خود می‌فرمود که از نعمت‌های دنیا به حد، بهره گرفته، هم روزه داشته و هم عبادت کرده است.

رفتار او با مسلمانان و حتی با متدینان به دیگر ادیان، روشی مبتنی بر شفقت و بزرگواری و گذشت و مهربانی بود. سیرت و زندگی او چنان مطبوع دل مسلمانان بود که تا جزئی‌ترین گوشه‌های آن را سینه‌به‌سینه نقل می‌کردند و آن را امروز هم سرمشق زندگی و دین خود قرار می‌دهند.

امیرمؤمنان در توصیف سیمای پیامبر(ص) می‌فرماید: «هر کس بدون آشنایی قبلی او را می‌دید هیبتش او را فرامی‌گرفت. هر کس با او معاشرت می‌کرد و با او آشنا می‌شد دوستدار او می‌گردید. پیامبر نگاهش را میان یارانش تقسیم می‌کرد و به هر کس به‌اندازه مساوی نظر می‌افکند. هرگز رسول خدا با کسی دست نداد که دستش را از دست او بردارد جز آنکه آن طرف ابتدا دستش را بکشد.»